دیدگاه

تهاجم نظامی اسرائیل پیشگیرانه یا پیش‌دستانه

حمیدرضا اکبرپوره

با فروکش‌کردن غبار تهاجم نظامی ۱۲روزه اسرائیل علیه ایران، اکنون می‌توان با آرامش بیشتری به بررسی ماهیت حقوقی این حمله و ادعاهـا درباره آن پرداخـت. در این مدت، بحث‌هایی جـدی درباره «دفاع مشروع پیش‌دسـتانه» و «پیشگیرانه» مطرح بوده اسـت و بهویژه اسرائیل بارها بر بهره‌گیری از حق دفاع مشروع پیش‌دستانه تاکید کرده است. ازاین‌رو بررسـی مختصر این دو مفهوم، تمایز میان آنها و میزان مشروعیت‌شـان در حقـوق بین‌الملل ضروری به نظر می‌رسـد. پیش از هر چیـز باید به اصل بنیادین منع توسـل به زور اشاره کرد. براسـاس بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، هرگونه توسـل یا تهدید به زور در روابط بین‌الملل ممنوع است. اهمیت این اصل به اندازه‌ای اسـت که بسیاری از حقوق‌دانان آن را قاعده‌ای آمره و تخطی‌ناپذیر می‌دانند.

بااین‌حال، منشـور تنها دو اسـتثنا برای این اصل پیش‌بینی کرده است: نخسـت، اقدامات شـورای امنیت طبق ماده ۴۲ منشـور و دوم، حق دفاع مشـروع فردی یا جمعی در برابر حمله مسلحانه طبق ماده ۵۱. حق دفاع مشروع که پس از جنگ جهانی دوم و در پی تجربیات تاریخی در متن منشور تثبیت شـد، در اسناد و رویه‌های بین‌المللی پس از ۱۹۴۵ نیز مورد تأکید قرار گرفته اسـت. این حق که ریشـه‌ای کهن در عرف بین‌الملل دارد، در منشور ملل متحد، هرگونه توسـل یا تهدید به زور در روابط بین‌الملل ممنوع است. اهمیت این اصل به اندازه‌ای اسـت که بسیاری از حقوق‌دانان آن را قاعده‌ای آمره و تخطی‌ناپذیر می‌دانند.

بااین‌حال، منشـور تنها دو اسـتثنا برای این اصل پیش‌بینی کرده است: نخسـت، اقدامات شـورای امنیت طبق ماده ۴۲ منشـور و دوم، حق دفاع مشـروع فردی یا جمعی در برابر حمله مسلحانه طبق ماده ۵۱. حق دفاع مشروع که پس از جنگ جهانی دوم و در پی تجربیات تاریخی در متن منشور تثبیت شـد، در اسناد و رویه‌های بین‌المللی پس از ۱۹۴۵ نیز مورد تأکید قرار گرفته اسـت. این حق که ریشـه‌ای کهن در عرف بین‌الملل دارد، در منشور نه به منظور خلق یک قاعده جدید، بلکه برای تأکید و تحدید آن درج شـده اسـت. مطابق این اصل، کشـورها در صورت وقوع حمله مسـلحانه، تا زمانی که شورای امنیت برای اعاده صلح و امنیت بین‌المللی اقدامی نکرده، از حق ذاتی دفاع برخوردارند. اعمال این حق مسـتلزم رعایت اصولی مانند ضرورت، تناسـب و فوریت اسـت و به همین سـبب، از مشروعیت کامل در نظام حقوقی بین‌المللی برخوردار است.

در تفسـیر مضیـق، این حق تنها پسـ از تحقق حمله مسـلحانه قابل اعمال اسـت؛ اما در تفسیر موسع، با توجه به شـرایط خاص و وجود قرائن معتبر، دفاع مشـروع می‌تواند پیش از وقوع حمله نیز اعمال شود. بر مبنای این تفسـیر، دفاع مشـروع صرفا ناظر بر مقابله با حمله فعلی نیست، بلکه می‌تواند در برابر تهدیدی قریب‌الوقـوع، پیش‌بینی‌پذیر یا حتی احتمالی نیز انجام شـود. از این منظر، مفهومی به نام دفاع مشـروع پیش‌نگرانه شـکل می‌گیرد که خود شـامل دو شاخه اصلی است: دفاع مشروع پیش‌دستانه و دفاع مشروع پیشگیرانه.

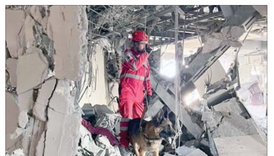

دفاع مشـروع پیش‌دسـتانه واکنشی اسـت مسـلحانه در برابر تهدیدآتی که براسـاس شواهد معتبر، بسـیار نزدیک و قریب‌الوقوع هسـت. در این حالت، کشور مورد تهدید با اتکا بر سـابقه رفتاری طرف مقابل یا قرائن روشـن و مسـتند، برای جلوگیـری از حمله‌ای قریب‌الوقوع، به زور متوسـل می‌شـود. در مقابل، دفاع مشروع پیشگیرانه زمانی رخ می‌دهد که تهدیدی فرضی، غیرقطعی و مربوط به آینده‌ای نامشخص، مبنای اقدام مسلحانه قرار گیرد. در این وضعیت، دولت مهاجـم برای جلوگیری از تحقق نظامی رقیب در آینده و حتی در غیاب هرگونه شواهد دال بر قصد واقعی طرف مقابل، اقدام به حمله می‌کند. شباهت این دو مفهوم، به‌ویژه در زمان اقدام، مبهوم شـده برخی نویسندگان دفاع پیشگیرانه را ذیل عنوان دفاع پیش‌دستانه طبقه‌بندی کنند که هر دو پیش از حمله مسلحانه رخ می‌دهند و گرچـه به‌ظاهر ماهیتی تهاجمی دارند، ولی با اسـتناد به دلایل دفاعی توجیه می‌شـوند. بااین‌حال، تفاوت آنها در ماهیت تهدید نهفته اسـت. در دفاع پیش‌دسـتانه، تهدید قریب‌الوقوع و فوری است و وجود آن اثبات‌کردنی اسـت؛ اما در دفاع پیشـگیرانه، تهدید نه فوری اسـت و نه قطعی و صرفا بر پایه احتمالات دور و در آینده شـکل می‌گیرد. تمایز این دو را می‌توان با مثالی سـاده روشـن کرد: در دفاع پیشگیرانه، فردی را می‌بیند که تفنگی به دسـت دارد، او را دوسـت ندارد و سـابقه‌اش نیز بد اسـت؛ اما او شـما را تهدید نکرده و هیچ نشـانه‌ای از قصد حمله در کار نیسـت. بااین‌حال تصمیم به حمله می‌گیرید. درحالی‌که در دفاع پیش‌دسـتانه، با شخصی مواجه هسـتید که سلاح خود را به سوی شما نشانه رفته و در آسـتانه شلیک اسـت؛ در نتیجه شـما در دفاع می‌زنید.

تفاوت دیگر میان این دو گونه دفاع زمانی رخ می‌دهد که منافع مشروعیت‌دار در حقوق بین‌الملل است: درحالی‌که دفاع مشروع پیشگیرانه عموما با واکنش شدید و منفی جامعه بین‌المللی مواجه شده، دفاع پیش‌دستانه تا حدی از مشروعیت نسبی برخوردار بوده است. این تفاوت واکنش‌ها، ریشه در سابقه تاریخی پرونده معروف کارولین و رویه‌های عرفی پیش از تصویب منشور دارد. هرچند برخی حقوق‌دانان درباره وجـود عرف بین‌المللی در این زمینه پیش از سـال ۱۹۴۵ تردید دارند، بااین‌حال حتی بسـیاری از مخالفان تفسیر موسـع نیز اذعان دارند که دامنه شـمول دفاع مشـروع پیش از منشـور قائل از محدودیت‌های مندرج در ماده ۵۱ بوده است. ازاین‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که دفاع پیش‌دسـتانه از منظر حقوقی و عرفی، مقبول‌تر و مشـروع‌تر از دفاع پیشـگیرانه اسـت. بر این اسـاس، تأکید اسرائیل بر دفاع پیش‌دسـتانه نیز ریشه در همین مشروعیت دارد؛ درحالی‌که دفاع پیشـگیرانه در چارچوب حقوق بین‌الملل جایگاهی ندارد. اما آنچه در واقعیت رخ داده، بـا توجه به شـرایط نهادهـای امنیتی ایالات متحـده و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، نشان می‌دهد که حتی اگر برنامه هسته‌ای ایران تهدیدی علیه موجودیت اسـرائیل تلقی نـ شـود، این تهدید فوری، قطعی و قریب‌الوقوع نبوده اسـت؛ بنابراین استناد به دفاع مشروع پیش‌دسـتانه مخدوش اسـت و از منظر حقوقی، اقدام نظامی اسـرائیل ذیل مفهوم دفاع مشروع پیشگیرانه قرار می‌گیرد که به دلیل فقدان معیارهای لازم، در عمل مصداق تجاوز نظامی و نقض اصل منع توسل به زور تلقی می‌شود.

• پژوهشگر مبهمان مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

دکتر امیرحسین جلالی‌ندوشن، روان‌پزشک، در گفت‌وگو با «شرق» از خستگی روحی جامعه پس از جنگ می‌گوید

جامعه نیازمند امید به زندگی است

ریحانـه جولایی: در روزهایی که صدای آژیر جنگ فروکش کرده اما سایه‌اش هنوز بر جان و ذهن مردم سنگینی می‌کند، جامعه ایران وارد مرحله‌ای از تعلیق روانی» شده که ادامه آن می‌تواند به فرسودگی مزمن بینجامد.
دکتر امیرحسین جلالی‌ندوشن، روان‌پزشک و پژوهشگر حوزه سلامت اجتماعی، در این گفت‌وگو از بحران‌های انباشـته، بیگانگی عاطفی مردم با سیاست‌ورزان و مرز شکننده امید و خستگی روان جمعی سخن می‌گوید.
در این گفت‌وگو تلاش کرده‌ایم فراتر از کلیشـه‌های رایج در رابطه با ریشـه‌ها و راهکارها صحبت کنیم.

عکس: مظفر نوکاس/ شرق

جامعـه ایرانـی در دوره‌ای از فرسـودگی روانی و روحی به سـر می‌برد. موضوعات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و همچنین جنگ اخیر ۱۲روزه، موجب شده‌اند خستگی و فشـار روانی که طی سال‌ها بر مردم وارد شده، نمود بیشتری پیدا کند. خشونت‌های کلامی، خشونت‌های رفتاری و مهاجرت‌های گسترده‌ای که در حال وقوع است و ما شاهد آن هستیم. اگر این مرحله به رسمیت شناخته نشود، چه پیامدهایی به همراه خواهد داشت؟

اجازه بدهید برای توضیح موضوع از مفهومی اسـتفاده کنم که به نظرم در پاسخ به پرسـش شـما کاربرد دارد. آن مفهوم، در حقیقت، «سوکواری‌نشده» یا «غیرقابل سـوکواری» اسـت. معمولا برای همین مردم، سوکواری به معنای مراسمی است که برای یادبود فرد درگذشته برگزار می‌شود. اما اگر کمی فنی‌تر به موضوع نگاه کنیم، سـوکواری به معنای پردازش غم از دسـت دادن فردی، چیزی یا پدیده‌ای است و در عین حال به نوعی باید بتوانیم پس از این پردازش، زندگـی را از نقطه‌ای دیگر از سـر بگیریم. در حالی که غم از دسـت دادن آن شخص، موضوع یا پدیده را به رسمیت شناخته‌ایم.

به ظاهـر این موضوع سـاده به نظر می‌رسـد و انکار به‌طـور طبیعی رخ می‌دهـد، اما من معتقـدم که ما درباره بسـیاری از تروماهـای اجتماعی و پدیده‌هایی که اضطراب جمعی یا اسـترس عمومی ایجاد کرده‌اند -دسـت‌کم در ایران- با مسـئله سوکواری‌نشده یا فقدان ظرفیت یا امکان سوکواری مواجه بوده‌ایم. به عنوان مثال، می‌خواهم به جنگ تحمیلی ایران و عراق اشـاره کنم؛ جنگی که به هر حال بر ما تحمیل شـد و کشـور به مدت هشت سال درگیر آن بود. سیاسـت‌های نظامی، سیاسـت‌های رسـانه‌ای و تبلیغات، قسمتی از جنگ هسـتند، اما جر جامعه‌ای پس از جنگ، نیازمند تولید پارادایمی جدید برای دوره صلح و زندگی است.

این پارادایم شامل آن می‌شود که ما چیزهایی را که از دست داده‌ایم، ببینیم و آماده شـویم تا زندگی را در شـرایط جدیدی از نو بسازیم. اما در دوره پس از جنگ، چنین تصور شـد که قداسـت جان‌فشـانی‌هایی که فرزندان ایران به‌طور فداکارانه انجام دادند، به این معناسـت که اصولا خود جنگ باید مقدس شمرده شود. در حقیقت، چهره‌هایی که جان، جوانی، سلامت و آزادی خود را از دست دادنـد، به‌عنوان قهرمانان ملی باید درباد جامعه باقی بمانند و باقی ماندند و ایمدوارم اجر کافی نیز دریافت کرده باشـند. اما مسئله اینجاست که جنگ، یک عملیات انسانی و یک پدیده محاسـباتی اسـت. قرار اسـت جنگ تمدید شود؛ قرار نیسـت شـرایطی که جنگ در آن رخ داده با نحوه مدیریت آن -چه در بُعد لجستیکی نظامی و چه در بُعد مدیریت سیاسی و اقتصادی- قداسـت پیدا کند.

خوشـبختانه در این زمینه، کارپژوهی سیاسـی مختلف نقش داشـته‌اند و بنابراین می‌توان موضوع را فراتر از مسـائل مصرح کرد. چـون یکی دیگر از تنگناهای پرداختن به مسـائل هیجانی و احساسـی در ایران این اسـت که همه چیز رنگ سـیاست و خطوط قرمز غیرقابل مذاکره سیاسی به خود می‌گیرد.

اگر بخواهم موضوع را در جنگ اخیر بررسی کنم، در این جنگ نیز ما با چنین وضعیتی مواجـه بودیم. جنگ با نوعی غافلگیری آغاز شـد؛ برنامه‌ریزی‌هایی انجام شده بود، هم از منظر لجسـتیکی و هم از منظر روانی. به‌گونه‌ای که برخی مهره‌های کلیدی از همان ابتدا حذف شدند و به عنوانی اختیار جنگ به دست طرف مقابل افتاد.

بـا این حـال، اینکار عمل کاملا از دسـت ایران خارج نیسـت. از جمله اینکه جانشـینان فرماندهان‌اش که به شهادت رسـیدند، خیلی زود مشخص شدند. اما در آن روزهـا و پس از آن، جمله‌ای مکررا مطرح می‌شـد که «دانشـمندان ما، فرماندهان ما و مردم ما جایگزین‌پذیرند».

ایـن حـرف از منظر مدیریت روانی جنگ و همچنین مدیریت عملی آن، کاملا قابـل قبول اسـت. اما وقتیت ماجرا این اسـت که اصل موضوع سـوکواری، همین‌جاسـت. سـوکواری یعنی اینکه هیچ‌کس قابل جایگزینی نیسـت. ما بعد از فـردی که رفته زندگی را از سـر می‌گیریم. اما نبودن او یـرای ما معنا دارد. در نتیجه، نبود او ماجرایی اسـت کـه باید از زوایای مختلـف به آن پرداخت. در غیـر این صورت، اتکال نوعی اجرایت سلحشـوری حاکـم خواهد بود که در آن ما هیچ‌گاه بازنده نیسـتیم. هیچ‌گاه خط نمی‌کشـیم؛ حتی زمانی که مرگ رخ می‌دهد.

مسئله سوک را اگر بخواهیم بررسی کنیم، باید توجه داشت که مثلا سرلشکر باقری جایگزین‌پذیر اسـت؟ خیر. جایگزین‌پذیر نیسـت. بله، ممکن اسـت فرد یا افرادی به جای ایشـان حضور داشـته باشند که از نظر دانش نظامی قوی‌تر باشند. اما آقای باقری فردی اسـت که در زندگی حرفه‌ای و نظامی خود تاریخچه‌ای دارد و از نظر معنوی نیز جایگاه مشـخصی در روایت کشـور طی چهار یا پنج دهه گذشته دارد. بنابراین ایشان جایگزین‌پذیر نیسـت.

وقتی فردی جایگزین‌پذیر نباشد، آن‌گاه این سؤال مطرح می‌شود که چرا مثلا سرلشـکر باقری از دست رفت؟ این مسئله خود سرآغاز مرثیه غمناکی قابل بررسی نیسـت. بلکه باید از منظر نگرشی یک جامعه نیز به آن اندیشید. یعنی جامعه باید با خود بیندیشـد که در فرایندی که طی می‌کنیم، فرزندان این کشـور، مردم این کشور، از میان می‌روند. به همین میزان، آن رفتگر خیابانی، یا آن دختر یا پسر جوان و کم‌نام یا بی‌نام، که طبق یکی دو روز یا یکی دو هفته نام و تصویرشـان در اخبار مطرح می‌شود نیز در حقیقت اهمیت دارند.

در واقـع سـوکواری‌کردن و اندوهی که با خود به همراه مـی‌آورد، ما را به تفکر وامی‌دارد. ما را به نهادهـای امنیتی ایالات متحده و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، نشان می‌دهد که حتی اگر برنامه هسته‌ای ایران تهدیدی علیه موجودیت اسـرائیل تلقی نـ شـود، این تهدید فوری، قطعی و قریب‌الوقوع نبوده اسـت؛ بنابراین استناد به دفاع مشروع پیش‌دسـتانه مخدوش اسـت و از منظر حقوقی، اقدام نظامی اسـرائیل ذیل مفهوم دفاع مشروع پیشگیرانه قرار می‌گیرد که به دلیل فقدان معیارهای لازم، در عمل مصداق تجاوز نظامی و نقض اصل منع توسل به زور تلقی می‌شود.

• پژوهشگر مبهمان مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

چـه کمبودهایی مواجه بودیم. مثلا پس از زلزله‌هـای مختلف، همه به زلزله تهران فکر می‌کنند که حادثه‌ای بزرگ و مهم اسـت. اما روز بعد از زلزله در یک شـهر کوچک، تنها چند خبر و کمانه‌زنی در مورد خطـرات احتمالی در تهران مطرح می‌شود و سـپس فراموش می‌شود. زمانی که پلاسکو فروریخت، بحث اسـتانداردهای سـاختمان، مراقبت ایمنی و فرایندهای پس از آن مطرح شـد، اما به‌سـرعت از خاطر رفـت، تا وقتی که در متروبل آبادان دوباره سـاختمانی فروریخت و سؤالات جدیدی پیش آمد.

این تکرار فراموشی ناشی از آن است که ما فقدان را انکار می‌کنیم. درحالی‌که فقدان باید اندوهش جان ما را بسـوزاند تا از درون آن، فکر و اندیشه برآید.

این عدم سوکواری را ۴۰ سال پیش نیز داشتیم و حال اینکه آیا حاکمیت برای سوکواری مردم تلاشی کرد یا نه، جای بحث دارد. به نظر من، اکنون نیز باید این اتفاق بیفتد. نمی‌دانم دقیقا چگونه باید این سوکواری صورت گیرد، یا حاکمیت چگونه باید به ترمیم این زخم‌های روانی کمک کند. اما پرسـش مهمی است. آیا راهکاری وجود دارد؟ می‌توان کاری کرد؟

بـه نظرم، نیازمند نوعی تغییـر فکر و تغییـر ذهنیت هسـتیم؛ یعنی باید صورت‌بندی مسئله را تغییر دهیم. اگر این حرف‌ها را در مقابل بسیاری از کسانی که سیاسـت‌های چند دهه گذشته را تدوین کرده‌اند یا از آنها دفاع می‌کنند، چه در نسل گذشته و چه نسـل جدید، مطرح کنیم، احتمالا تعبیرهای نامناسبی از آن خواهند داشـت؛ مثلا آن را نوعی ضعف، وادادگی یا نداشـتن سلحشـوری تلقـی خواهند کرد. درحالی‌که لازمه پذیرش قـدرت، پذیرش وادادگی عالمانه اسـت. ابتدا باید بپذیریم که بالاخره هزار نفـر در این جنگ جان باختند. حال باید پرسید چرا این هزار نفر از میان رفتند؟ این پذیرش به معنای ضعف نیست. اگـر ضعیف بودیم، باید ابتدا ضعف‌مان را فرمول‌بندی کنیم. ابتدا باید دردش را احسـاس کنیم. اگر دردش را احسـاس نکنیم، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. به همین نسـبت، ممکن اسـت خطاهای نظامی‌مان را تکرار کنیـم. یا خطاهای اقتصادی‌مان را. تفاوتی ندارد. در نظام سـلامت، رسـانه یـا هر حوزه‌ای، چون از خطاهـای قبلـی درس نمی‌گیریم، چرا درس نمی‌گیریم؟ چون دانما گفته می‌شود که حافظه تاریخی نداریم. اگر ذهنیتمان این اسـت که ما آن‌قدر از شکسـت و از ضعیف‌بودن صحبت کنیم که ترجیح می‌دهیم آن را انکار کنیم، ولی از آن دور نگریم.

به همین دلیـل، ما همواره در حال تکرار گذشـته‌ایم. تأکیـد و اصرار دارم کـه بگویم منظورم این نیسـت که این موارد را به خلقیات ملی نسـبت بدهم. واقعیت این اسـت که خلقیات ملی ایرانیان چنین نیست. ایرانیان در تاریخ‌ش نشان داده‌اند که می‌توانند از بسیاری از امور درس بگیرند. نمونه‌اش فتاوات نیا با معماری ایرانی، یا شـیوه‌های کشاورزی در کویر ایران. اینها نشان می‌دهد که ایرانیان ابتدا کمبودهای خود را شـناخته‌اند -کمبود آب، نامهربانی طبیعـت- و به‌جای آنکه حسرت سرزمینی‌های سبز قاره‌های دیگر را بخورند، اندیشیده‌اند که در همین شرایط چگونه باید زندگی کنند.

این پذیرش فقدان اسـت. در واقع، نوعی قناعت به‌مثابه یکی از ویژگی‌های شـخصیتی مردمان مناطق مرکزی و کویری ایران. پیش از آنکه دسـت‌خورده شـوند، وجود داشته اسـت. قناعت ریشـه در کمبود منابع ندارد؛ وقتی منابع محدود اسـت، ما ناگزیر می‌شویم از همان منابع اندک، به شکل درست و بهینه اسـتفاده کنیم. در دل این فرایند، نوعی پذیرش فقدان نهفته اسـت. این فقدان غم‌انگیز اسـت؛ بله، چه خوب بود اگر آب کافی داشتیم. چه خوب بود اگر خاک حاصلخیز بیشتری داشتیم. اما حالا که نداریم، باید بیاموزیم که چگونه از همان داشته‌ها، بهترین استفاده را بکنیم.

بنابراین مـن تأکید می‌کنم که ایـن موضوع، یک خلق‌وخوی ملی نیسـت که بگوییم مردم ایران ذاتا از گذشـته اهل فراموشـی و بی‌توجهی به فقدان‌ها بوده‌اند. نه، این‌طور نیسـت. در تاریخ‌مان نشان داده‌ایم که اگر پارادایم فقدان و زاویـه نگاه در سـطح جمعی تغییر کند، جامعه نیـز از چـرت بیرون می‌کند. مردم، متأثر از شـیوه‌های نگاه و عمل حاکمان، شـیوه‌های خود را هم تغییر می‌دهند.

دقت کنید؛ بلـه دربسـت اسـت. بیش از ۴۰ سـال از این اتفاقات گذشـته و این مباحث در مقاطع مختلف، سیاسـی شـده‌اند. این نیز یکـی دیگر از آفات ماجراسـت: آن‌قدر این مفاهیم و بحث‌ها سیاسی شده که عملا امکان هیچ نوع بازنگری یا خوانش دوباره‌ای از آنها وجود نداشته است.

نکته کلیدی، یک جنبش اجتماعی -حالا اسمش را شورش یا آشوب اجتماعی بگذارید، اینها اصطلاحات علمی در علوم اجتماعی‌اند- الزاما نه نام «آشـوب» و نه واژه «جنبش»، هیچ‌کدام‌اش دلالت‌بر ارزشـی نیسـتند. هر جامعه‌ای، در هر مقطعی، کنش‌ها و پویش‌هایی دارد که معنای خود را دارد.

اینکه هر چند سال یک بار، رابطه بین گروهی از مردم و حاکمیت به نقطه‌ای می‌رسـد که خیابان تعیین‌کننده می‌شـود. چون یک پرسش بزرگ است. این سـؤال حکمرانی اسـت. سـؤال سیاست اسـت. چرا چنین اسـدادی در مسیر گفت‌وگو و بازخورد وجود دارد که در نهایت ماجرا به خیابان کشـیده می‌شود؟ اصولا نباید کار به خیابان کشـیده شـود. ما باید بتوانیم حرف‌مان را در جای دیگـری بزنیم. همان‌طورکه در خانواده‌های سـنتی، وقتی اختلافی جـدی ریش‌سـفیدان یا بزرگ‌ترها وارد گفت‌وگو می‌شوند، ما نیز به‌مثابه یک جامعه باید سـازوکارهایی برای گفت‌وگو، انتقال خواسته‌ها و اصلاح تصمیم‌ها داشته باشیم. وقتی این سازوکارها نیسـت، خیابان جایگزین می‌شود.

اگر با نصیحت و گفت‌وگو مسـئله حل نشـد، در نهایت با تحکیم باید عمل شـود؛ یعنی به هر حال یک داوری وجود دارد که نهایتا به اعمال قانون، مانع از کشیده‌شدن مسئله به خیابان می‌شود. اما کنون کار به خیابان کشیده می‌شود. به نظر من اگر این جنگ قرار اسـت دسـتاوردی برای ما داشـته باشد، یکی از مهم‌ترین آنها باید ایجاد شفاعت و نوعی آرزوی در دل‌مان باشد. یکی از کسانی که تحلیل و تجزیه می‌کنند؛ به گونه‌ای که بتوانند موضوع را از زاویه‌های دیگر بررسی کنند.

منظورم از شفاعت این نیست که این حرف‌ها، حرف‌های ممنوعه‌ای هسـتند. این کفت‌وکو از بحران‌های انباشـته، بیگانگی عاطفی مردم با سیاست‌ورزان و مرز شکننده امید و خستگی روان جمعی سخن می‌گوید.

در این گفت‌وگو تلاش کرده‌ایم فراتر از کلیشـه‌های رایج در رابطه با ریشـه‌ها و راهکارها صحبت کنیم.

ریحانـه جولایی: در روزهایی که صدای آژیر جنگ فروکش کرده اما سایه‌اش هنوز بر جان و ذهن مردم سنگینی می‌کند، جامعه ایران وارد مرحله‌ای از تعلیق روانی» شده که ادامه آن می‌تواند به فرسودگی مزمن بینجامد.
دکتر امیرحسین جلالی‌ندوشن، روان‌پزشک و پژوهشگر حوزه سلامت اجتماعی، در

جامعـه ایرانـی در دوره‌ای از فرسـودگی روانی و روحی به سـر می‌برد. موضوعات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و همچنین جنگ اخیر ۱۲روزه، موجب شده‌اند خستگی و فشـار روانی که طی سال‌ها بر مردم وارد شده، نمود بیشتری پیدا کند. خشونت‌های کلامی، خشونت‌های رفتاری و مهاجرت‌های گسترده‌ای که در حال وقوع است و ما شاهد آن هستیم. اگر این مرحله به رسمیت شناخته نشود، چه پیامدهایی به همراه خواهد داشت؟

اجازه بدهید برای توضیح موضوع از مفهومی اسـتفاده کنم که به نظرم در پاسخ به پرسـش شـما کاربرد دارد. آن مفهوم، در حقیقت، «سوکواری‌نشده» یا «غیرقابل سـوکواری» اسـت. معمولا برای همین مردم، سوکواری به معنای مراسمی است که برای یادبود فرد درگذشته برگزار می‌شود. اما اگر کمی فنی‌تر به موضوع نگاه کنیم، سـوکواری به معنای پردازش غم از دسـت دادن فردی، چیزی یا پدیده‌ای است و در عین حال به نوعی باید بتوانیم پس از این پردازش، زندگـی را از نقطه‌ای دیگر از سـر بگیریم. در حالی که غم از دسـت دادن آن شخص، موضوع یا پدیده را به رسمیت شناخته‌ایم.

به ظاهـر این موضوع سـاده به نظر می‌رسـد و انکار به‌طـور طبیعی رخ می‌دهـد، اما من معتقـدم که ما درباره بسـیاری از تروماهـای اجتماعی و پدیده‌هایی که اضطراب جمعی یا اسـترس عمومی ایجاد کرده‌اند -دسـت‌کم در ایران- با مسـئله سوکواری‌نشده یا فقدان ظرفیت یا امکان سوکواری مواجه بوده‌ایم. به عنوان مثال، می‌خواهم به جنگ تحمیلی ایران و عراق اشـاره کنم؛ جنگی که به هر حال بر ما تحمیل شـد و کشـور به مدت هشت سال درگیر آن بود. سیاسـت‌های نظامی، سیاسـت‌های رسـانه‌ای و تبلیغات، قسمتی از جنگ هسـتند، اما جر جامعه‌ای پس از جنگ، نیازمند تولید پارادایمی جدید برای دوره صلح و زندگی است.

این پارادایم شامل آن می‌شود که ما چیزهایی را که از دست داده‌ایم، ببینیم و آماده شـویم تا زندگی را در شـرایط جدیدی از نو بسازیم. اما در دوره پس از جنگ، چنین تصور شـد که قداسـت جان‌فشـانی‌هایی که فرزندان ایران به‌طور فداکارانه انجام دادند، به این معناسـت که اصولا خود جنگ باید مقدس شمرده شود. در حقیقت، چهره‌هایی که جان، جوانی، سلامت و آزادی خود را از دست دادنـد، به‌عنوان قهرمانان ملی باید درباد جامعه باقی بمانند و باقی ماندند و امیدوارم اجر کافی نیز دریافت کرده باشـند. اما مسئله اینجاست که جنگ، یک عملیات انسانی و یک پدیده محاسـباتی اسـت. قرار اسـت جنگ تمدید شود؛ قرار نیسـت شـرایطی که جنگ در آن رخ داده با نحوه مدیریت آن -چه در بُعد لجستیکی نظامی و چه در بُعد مدیریت سیاسی و اقتصادی- قداسـت پیدا کند.

خوشـبختانه در این زمینه، کارپژوهی سیاسـی مختلف نقش داشـته‌اند و بنابراین می‌توان موضوع را فراتر از مسـائل مصرح کرد. چـون یکی دیگر از تنگناهای پرداختن به مسـائل هیجانی و احساسـی در ایران این اسـت که همه چیز رنگ سـیاست و خطوط قرمز غیرقابل مذاکره سیاسی به خود می‌گیرد.

اگر بخواهم موضوع را در جنگ اخیر بررسی کنم، در این جنگ نیز ما با چنین وضعیتی مواجـه بودیم. جنگ با نوعی غافلگیری آغاز شـد؛ برنامه‌ریزی‌هایی انجام شده بود، هم از منظر لجسـتیکی و هم از منظر روانی. به‌گونه‌ای که برخی مهره‌های کلیدی از همان ابتدا حذف شدند و به عنوانی اختیار جنگ به دست طرف مقابل افتاد.

بـا این حـال، اینکار عمل کاملا از دسـت ایران خارج نیسـت. از جمله اینکه جانشـینان فرماندهان‌اش که به شهادت رسـیدند، خیلی زود مشخص شدند. اما در آن روزهـا و پس از آن، جمله‌ای مکررا مطرح می‌شـد که «دانشـمندان ما، فرماندهان ما و مردم ما جایگزین‌پذیرند».

ایـن حـرف از منظر مدیریت روانی جنگ و همچنین مدیریت عملی آن، کاملا قابـل قبول اسـت. اما وقتیت ماجرا این اسـت که اصل موضوع سـوکواری، همین‌جاسـت. سـوکواری یعنی اینکه هیچ‌کس قابل جایگزینی نیسـت. ما بعد از فـردی که رفته زندگی را از سـر می‌گیریم. اما نبودن او یـرای ما معنا دارد. در نتیجه، نبود او ماجرایی اسـت کـه باید از زوایای مختلـف به آن پرداخت. در غیـر این صورت، اتکال نوعی اجرایت سلحشـوری حاکـم خواهد بود که در آن ما هیچ‌گاه بازنده نیسـتیم. هیچ‌گاه خط نمی‌کشـیم؛ حتی زمانی که مرگ رخ می‌دهد.

مسئله سوک را اگر بخواهیم بررسی کنیم، باید توجه داشت که مثلا سرلشکر باقری جایگزین‌پذیر اسـت؟ خیر. جایگزین‌پذیر نیسـت. بله، ممکن اسـت فرد یا افرادی به جای ایشـان حضور داشـته باشند که از نظر دانش نظامی قوی‌تر باشند. اما آقای باقری فردی اسـت که در زندگی حرفه‌ای و نظامی خود تاریخچه‌ای دارد و از نظر معنوی نیز جایگاه مشـخصی در روایت کشـور طی چهار یا پنج دهه گذشته دارد. بنابراین ایشان جایگزین‌پذیر نیسـت.

وقتی فردی جایگزین‌پذیر نباشد، آن‌گاه این سؤال مطرح می‌شود که چرا مثلا سرلشـکر باقری از دست رفت؟ این مسئله خود سرآغاز مرثیه غمناکی قابل بررسی نیسـت. بلکه باید از منظر نگرشی یک جامعه نیز به آن اندیشید. یعنی جامعه باید با خود بیندیشـد که در فرایندی که طی می‌کنیم، فرزندان این کشـور، مردم این کشور، از میان می‌روند. به همین میزان، آن رفتگر خیابانی، یا آن دختر یا پسر جوان و کم‌نام یا بی‌نام، که طبق یکی دو روز یا یکی دو هفته نام و تصویرشـان در اخبار مطرح می‌شود نیز در حقیقت اهمیت دارند.

در واقـع سـوکواری‌کردن و اندوهی که با خود به همراه مـی‌آورد، ما را به تفکر وامی‌دارد. ما را به نهادهـای امنیتی ایالات متحده و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، نشان می‌دهد که حتی اگر برنامه هسته‌ای ایران تهدیدی علیه موجودیت اسـرائیل تلقی نـ شـود، این تهدید فوری، قطعی و قریب‌الوقوع نبوده اسـت؛ بنابراین استناد به دفاع مشروع پیش‌دسـتانه مخدوش اسـت و از منظر حقوقی، اقدام نظامی اسـرائیل ذیل مفهوم دفاع مشروع پیشگیرانه قرار می‌گیرد که به دلیل فقدان معیارهای لازم، در عمل مصداق تجاوز نظامی و نقض اصل منع توسل به زور تلقی می‌شود.

• پژوهشگر مبهمان مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

نگاه

درباره اخراج مهاجران افغان از ایران

قاسم ذوالفقاری

طبق گزارش‌ها شـش میلیون مهاجر افغـان در ایران وجود دارد که حدود چهـار میلیون نفر از آنـان مهاجر غیرقانونی هسـتند. بر پایه گزارش یونیسف تنها در ماه ژوئن ۲۰۲۵ بیش از ۲۵۶ هزار افغان از طریق مرز اسلام‌قلعه در نزدیکی هـرات از ایران به افغانسـتان باز گشـته‌اند که در روزهای پایانی ماه به میانگین روزانه تا ۲۰ هزار نفر رسیده است.

بسـیاری از مهاجرانی که به کشـور خود بازمی‌گردند، با حداقل دارایی و بدون پشتوانه اقتصادی وارد کشورشان می‌شوند. درحالی‌که افغانسـتان خود از بحران اقتصادی و اجتماعی رنج می‌برد.

به نظر نویسـنده ایـن فرایند باید با رعایت برخی ملاحظات و سـنجیدن سـایر جوانب و سـایر عوارض جانبی آن انجام شـود و از انجام اقدام‌های عجولانه و احساسی تا حدممکن خودداری شود تا تهدیدهای موجود در این امـر به حداقل کاهش یابد. نمونه معکوس چنین اقدامات نسـنجیده‌ای در سیاسـت‌های دولت‌های قبلی مشهود است که با سامحه در کنترل مرزها شاهد روان‌شدن سیل مهاجران غیرقانونی به داخل کشور بودیم که در چند سـال جمعیت آنها در کشور رشدی تصاعدی داشت و از کنترل خارج شد و باعث بروز مشـکلات امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و... در کشور شد. هم‌اکنون نیز اخراج گسترده آنها می‌تواند تبعات مختلفی برای کشور ایجاد کند که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

مشـکلات در حوزه نیروی کار به‌خصوص در مشاغل سخت و زیان‌آور و کارگرمحور و نیز مشـکلات و تهدیدهای امنیتی در حوزه‌تامدت و بلندمدت دو دسته از تهدیدهایی هستند که برای کشور متصور است.

در حوزه کسب‌وکار و خدمات بسیاری از مشاغل نظیر کارگران کشاورزی، کارگران سـاختمانی در تمام زیرشـاخه‌ها، حـوزه نظافت شـهری، کار در کارگاه‌های کوچک یا مشـاغل سـخت و زیان‌آور نظیر کوره‌هـا، ریخته‌گری و ماننـد آنها، اغلب کارگران افغان مشـغول بـه کار بودند و اصولا جوان یا نیروی